

به نام خدا

« انجیر و زیتون »

بهنام رمضان نژاد

صحنه تاریک است . فقط صدای طبیعت شنیده می شود . پرنده یی و رودی . و نوای سه تار آرام آرام به آن افزوده می شود . در سه نقطه از صحنه که مثلثی را تشکیل می دهند . سه نور پررنگ تابیده می شود .

در نقطه اول سمت چپ صحنه ورودی به روی تخته سنگی (یا چیزی شبیه به آن) نشسته . یک پایش به روی تخته سنگ است و پای دیگرش به روی زمین . آرنج دست راستش را به پای که روی تخته سنگ است تکیه داده و دستش را عمود کرده و سرش را به دست تکیه داده و عمیقا در فکر است .

در نقطه دوم مردی ایستاده رو به صحنه، در وسط صحنه ایستاده و به آفاق می نگرد و بیلی به دست دارد و به آن تکیه کرده انگار که ترنمی زیر لب دارد .

در نقطه سوم سمت راست . در راستای نقطه اول دو مرد رو به روی هم نشسته اند و از پهلو مشخص اند . چیزهایی با هم می گویند که برای بیننده مفهوم نیست . هر چند ثانیه یک بار می خندند و بعد دوباره مشغول صحبت می شوند .

نور آرام آرام همه ی صحنه را روشن می کند . نوای سه تار خاموش می شود . ولی صدای طبیعت باقی می ماند .

لحظاتی به همین حال باقی می ماند . که ناگهان صدای شلیک اسلحه یی شنیده می شود . صدا باید دقیقا لحظه یی باشد که دوفر سمت راست تازه خنده بلندتری از خنده های قبلی را آغاز کرده اند .

پس از شنیدن شدن صدای تیر صدای خنده و صدای طبیعت ناگهانی و هراس آور قطع می شود .

بیل از دست وسطی می افتد و بقیه بر می خیزند و نگاه ترسیده شان خیره به اطراف نگاه می کند . ولی وسطی هنوز چشمش به آفاق است و در غفلت به سر می برد .

به جز دو نفری سمت راست که با هم اند . بقیه هم دیگر را نمی بینند . انگار که در نقاط متفاوتی از جهان هستند . چشمان مردان سمت راستی ها و مرد سمت چپی به اطراف نگاه می کند . وسطی تازه چشم از آفاق کنده . بیل را بر می دارد . دو نفر سمت راست زمزمه یی را آغاز کرده اند که باز هم برای بیننده مبهم است .

دوباره صدای قبلی شنیده می شود . زمزمه قطع می شود . این بار بیشتر ترسیده اند . موسیقی اضطراب آوری یا ترسناکی آغاز می شود . سمت چپی ها و سمت راستی بر خلاف جهت هم فرار می کند . وسطی عقب عقب می رود . و پس از آن که دو بقیه خارج شده اند . به اطراف نگاه می کند و به سویی می دود . موسیقی همچنان شنیده می شود .

هر 15 ، 20 ثانیه یک بار صدای تیراندازی شنیده می شود که آرام آرام با صدای مسلسل مخلوط می شود . دو نفر سمت راستی از طرفی وارد صحنه می شوند به وسط صحنه می رسند به هم نگاه می کنند هر کدام به سویی فرار می کنند . مرد متفکر از طرفی به صحنه می آید . به وسط صحنه می رسد . به اطراف نگاه می کند و دوباره فرار می کند . کم کم فاصله بین شلیک ها تفنگ کم می شود و تعداد کسانی که به داخل صحنه می آیند و فرار می کنند بیشتر می شود و در همین حال صداهایی از اشخاصی که برای بیننده معلوم نیست چه کسانی هستند می آید «

« فرار کنید »

« بدو »

یک باری صدای : « آخ » شنیده می شود و چند لحظه بعد کسی لنگ لنگان رد می شود . (جزو چهارتای اول نیست .) صدای آه و ناله و صدای تیر با هم شنیده می شد . آرام آرام صدای تیر و مسلسل کم می شود و فقط صدای شلیک اسلحه یی تک تک هر 30 ثانیه شنیده می شود . صدای ناله کم می شود و فقط صدای گریه نوزادی از دور شنیده می شود . موسیقی آرام آرام از فضای اضطراب آور به فضای ناستالوژیکی وارد می شود . صحنه کم کم تاریک می شود . صدای گریه هم آرام آرام قطع می شود و فقط صدای موسیقی می ماند که آرام آرام رو به زوال می رود .

چند ثانیه یی سکوت و تاریکی محض . سپس صدای خیابان شنیده می شود . رفت آمد اتومبیل و موتورسیکلت . صدای بوق های مختلف به طوری که تصویری از شهری شلوغ را به بیننده القا می کند . صدای مویه کردنی با آن مخلوط می شود . صدا چندان قوی نیست .

صحنه آرام آرام روشن می شود . این بار همه (همان 4 شخصیت) لباس های امروزی پوشیده هاند . این بار هم مثلثی تشکیل داده اند . سمت راست مرد بیل به دست است که این بار کیفی به دست دارد و هر از گاهی به ساعتش نگاه می کند . انگار منتظر است . پس از روشن شدن . تصویر برای بیننده معلوم می شود که صدای مویه از دو نفری است که اول می خندیدند . و اکنون در سمت چپ صحنه قرار دارند . مرد متفکر این بار مانند جنینی در رحم مادر در خود پیچیده و به دست و پا زنجیر دارد . و با حالتی حزن انگیز سرش را میان

دستانش گرفته است . دقیقه یی به همین حال می گذرد . تا این که صدای مویه کردن و خیابان با هم قطع می شوند ولی همچنان بازیگران حالت مویه کردن را دارند . آخرین بار که مرد کیف به دست به ساعتش نگاه کرد . صدا ها قطع شد و چشمانش به ساعت ماند .

خیلی آرام صدای کسی می آید که از دور قرآن می خواند . پس از هر جمله دو نفر به تندی معنای آن را تکرار می کنند . صدای آن ها قوی تر است . به محض این که اولی جمله را تمام کرد دومی می گوید . تا جمله عربی تمام شود . لااقل باید دو بار معنای آن تکرار شود . صدا باید مانند نیایش در نیمه شب باشد .

- والتین والزیتون .

- قسم به انجیر و زیتون ...

- قسم به انجیر و زیتون

- و طور سینین

- و قسم به طور سینا

- و قسم به طور سینا

- و هذا البلد الامین

- و قسم به این شهر امن

- و قسم به این شهر امن

- لقد خلقنا الانسان فی احسن التقویم

- انسان را به بهترین صورت آفریدیم

- انسان را به بهترین صورت آفریدیم

- ثم رددناه اسفل السافلین .

- سپس به کیفر گنااهش به پست ترین مکان برگرداندیمش

- سپس به کیفر گنااهش به پست ترین مکان برگرداندیمش

صدای قرآن به عربی همچنان ادامه دارد . صدای مویه کردن دوباره آغاز می شود. مرد
کیف به دست نگاهش را از ساعت بر می دارد . به آفاق می دوزد . و مرد متفکر به حال خود
باقی ست . آرام آرام سحنه تاریک می شود . و صدای قرآن نیز خاموش می شود .

پرده

بهمن 1386 ساری